

حمید آدم

چرا؟؟؟

درین روز های اخیر که همچو دیگر روزهای ما برباد رفته است قضیه از دست رفتن چوکی وزارت خارجه از جناب داکتر رنگین دادفر سپنتا هنوز برجایش محکم بوده عده بی آنرا بهر زوری که در توان دارند میخواهند از زیر پایشان بدر کنند! و در طرف دیگر عده بی هم کمر و قسم بسته اند تا بهر صورتی که باشد باید چوکی و چوکی نشینش را از هرگزندی محفوظ و در امان نگه دارند.

و در جهتی هم لشکری چون سپاه بی قائد و بی رهبر وجود دارد که نمیدانند چگونه عمری را که چون حلقه غم برگردنشان آویخته است در بیابان های سوزان و غبار اندود سرحدات افغانستان و ایران و یا در دلتخانه مهاجرت ایران سپری نماید! این بدبختان که چون اکثر هموطنان ما نه در عقب چیزی برایشان است و نه در جلو، حیران اند که چه کنند؟! اینان برخلاف چوکی بازان، در غم شب و روز خود، در اندوه فامیل و اقارب جدا شده از خود اند. در فکر سیاه روز های آینده بیکه چون سیاه باد های دشت های فراه و نیمروز در انتظار شان است. آنان میبینند که چگونه زندگی، آبرو و آینده شان در معبد بدنام سیاسی افغانی بقربانی گرفته میشود. کسی بیادشان هم نخواهد بود که حتی **نورباشی و رحیمه گکی** مادر و پدرشان را میخواهند. طفلکانی که قلب هر انسان را شاید بردرد آرد اگر قلبی در سینه بی باشد. این طفل اگر از من میبود و یا از تو چه رنجی میکشیدیم؟ و یا اگر من و تو در سن وی و حالت وی قرار میگرفتیم چه دردی میکشیدیم؟

اگر این **رحیمه** در جای دیگری و از کشور دیگری میبود مگر نه همه هموطنانش بپا بر میخاستند و صدایشان را بگوش همه دنیا میرسانیدند که: در قرن ۲۱ هم فجایی ازین شکل صورت میگیرد.

درین اندکی شکی وجود ندارد که وضعیت مهاجرین افغان در ایران نمونه است از بدترین و زشت ترین حالات مهاجرت در دنیا و شاید هم در تاریخ در پهلوی دیگر حالات بد و زشتی که بر مهاجرین در طول تاریخ گذشته است، ولی امتیازش در اینست که ایران از سویی همیشه دعوی یک فرهنگی و همزبانی را بلند کرده از جانبی هم دعوی حکومت اسلامی! را دارد. شاید روی همین دو اصل است که ریختن خون افغان نزدشان از ریختن نوشابه به خاک آسان تر است! وقتی انسانی بجرم افغان بودن توهین، تحقیر و کشته میشود، ناشی از همین خصلت های کاذبی شان باشد.

البته در اینجا باید حساب آنعده از مردم شریف ایران را که درین لجن حکومت ایران آلوده نشده و زیر تأثیر تبلیغات مرئی و غیر مرئی حکومت نرفته اند از حساب سیاست گذاران در ایران جدا دانست. چقدر انسان های نیکویی بودند و هستند که مخالف با این روش و شیوه زشت دولتمردان در کشور ایران میباشند.

اخراج غیر انسانی و تعذیب هموطنان ما بگونه های مختلف ان در ایران مسئله جدید نبوده بلکه از سالهای قدیم، از اوان شروع باریدن مصائب بر ملت ما و آغاز مهاجرت در ایران تا امروز دوام دارد و قایمی که از خروار مشتی به بیرون میاید، ولی هیچ یک از حکومت حاکم در افغانستان در مقابل آن کاری مؤثر انجام نداده اند، بلکه در بسا مواقع این دولت مردان در افغانستان بودند که بیشرمانه خاک بر گند عملی که در ایران بالای هموطنان ما رخ میداد میآنداختند و انرا به شکلی سرپوش گذاری میکردند.

در مورد داکتر عبدالله که گله نبود و لی داکتر سپنتا که باید درین زمینه نشانی از حمایتش از حیثیت ملی و آبروی هموطنان ما نشان میداد.

خوب ما چرا دیگران را بکوبیم مگر نه اینکه هرکشور برای منافع خود کار میکند (ولو به برباد دادن کشور همسایه اش هم شود). ما چرا به خود ننگریم که ما چه عیب و نقصی داریم؟

برای بار اول در تاریخ خود میبینیم که مسئله هموطنان مان کمی در پوست سرد ما حرکتی بوجود آورد و سبب شد که قضیه در سطح کل دولت انعکاساتی داشته باشد که از آنجمله استیضاح دو وزیر و بلاخره گرفتن رأی اعتماد از آنها را سبب گردید و در نتیجه هم جنجال دیگری که اصل واقعه را تقریباً بفراموشی کشاند. (غالمغال) و هی هی از هرجا بلند شد کتب قوانین از رفچه ها به پائین کشیده شد سند های تخصص برخ زده شد معصومیت ها از رخساره ها بباریدن گرفت و... چون روز، **شنبه!** شد و در مورد وزیر دومی هم قراری بحق یا بناحق صادر شد.

برای من تعجب آور است که چرا این هیاهو دو روز قبل وقتی از وزیر مهاجرین سلب اعتماد شد برپا نگردید؟ در انزمان چرا ازین دفتر های قانون کسی گرد و غبار را نرفت؟ چرا در انزمان این همه قانون شناسان از قانون

شکنی یاد نکردند که : رأی باید مطابق قانون اساسی علنی!! و با بلند کردن کارت سرخ و سبز صورت گیرد (که فکر میکنم اینهم افترای بزرگی بر قانون اساسی است).

مگر ما تاهنوز هم از همان شیوه هایی که همیشه بدش را گفتیم پیروی نمیکنیم؟ مگر ما را عقده های سیاسی و ایدیولوژی خرد نمیکند؟ مگر ما تا هنوز هم در مقابل زور و آستین چرب مطیع ! و در برابر عاجز و آستین کهنه غران ! نمیباشیم؟

اگر فکر قاصر من کار کند، قضیه اخراج مهاجرین و تعامل با دیگر کشورها در رابطه با هم میهنان مربوط میشود به وزارت خارجه! نه وزارت مهاجرین. وزارت مهاجرین وضعیت مهاجرین در داخل کشور را باید سرو سامان دهد، آنها را جابجا کند زمینه کاری شان را و زندگی آینده شان را روبراه کند. باکشور های میزبان از مهاجرین در قبال برگشت و حضور شان اگر صحبتی میکند از کانال های وزارت خارجه باید عبور کند. در حادثه اخیر، قتل اقلا یک هموطن ما و جرح و تعذیب دیگران ، غارت و یا استرداد! اموال و دارایی هموطنان ما و بلاخره معامله زشت حکومت ایران در قبال مهاجرین اخراج شده و مهاجرین موجود در آن کشور مطرح بود نه وضعیت اسفبار مهاجرین عودت کننده در داخل کشور که از وزیر مهاجرین به این سادگی سلب اعتماد صورت گیرد و کسی هم خمی به ابرو نیارد . اما وقتی از وزیر مسئول مباشر درین زمینه بازخواست میشود، آسمان و رسیمان را بهم میافند تا بطلان قضیه را ثابت کنند! چون وزیر خارجه چند تکیه گاه محکم سیاسی ، و ... دارد که در زدو بند با ان برایش چنین دفاعیه ها صورت گرفته و حتی رئیس ستره محکمه را که باید برای انجام وظایف مهم و ضروری اش وقت داد در این ماجرا بمیدان میکشندش. و بفرض اگر ستره محکمه هم خدای نخواستہ فیصله پارلمان را تأیید کرد انگاه حمله بر ستره محکمه و شخص رئیس ان در صدر اعمال شان جا خواهد داشت!.

در این گپرو دار دلایل مختلفی را شنیدیم ؛ کسی گفت (غالباً آقای کبیر رنجبر) که این کار جبهه ملی است در حالیکه سخنگوی جبهه در گفتارش از عدم دلچسپی جبهه در استیضاح دو وزیر سخن میگوید (اژانس خبری پژواک / ۲۳ ثور).

فکر میکنم که منطقی هم است که اقلا قشر بارزی از جبهه درین استیضاح و سلب رأی اعتماد دلچسپی نداشته باشند زیرا این کار سبب رسوایی هایی برای کشور ولی نعمت میشود و جرأت این کار در شأنشان جا ندارد. قسمت دیگری ازین جبهه بخاطر اهانتی که آقای سپنتا به شخصیت برجسته شان نموده بود در صدد انتقام بر آمدند گرچه بمنافع دوست و حامی شان هم بر میخورد. که بنظر من اکثر مشکل هم از همینجا نشأت میکند، چون مدافعین موجود از وزیر صاحب خارجه وقتی **حریف** خود را در طرفی میبینند باید بهر شکلی که باشد علیه وی موضع گیرند و لو که انجام ان بضرر ملت همیشه متضرر ما تمام شود. (گویی ما جز غم حریف کوبی دیگر کاری نداریم)

عده بی هم دلیل آوردند که : این درست نیست ! باید سلب اعتماد بنا برحکم ماده ۹۲ قانون اساسی "علنی" و با بلند کردن کارت میبود!.

اگر من به بیراهه نرفته باشم محترمان بین کلمه صریح (مقابل مبهم) و علنی (مقابل مخفی) در اشتباه افتیده اند چنانچه " **نمایندگان جامعه مدنی** " هم به ان استناد کرده اند!.

ماده ۹۲ میگوید : **رأی عدم اعتماد باید صریح و مستقیم و بر اساس دلایل موجه باشد.** اما نگفته که : باید علنی باشد نه سرّی.

عده بی هم به جمله " ... و بر اساس دلایل موجه باشد " استناد کرده اند که شاید بتوان از ان چیزی ساخت.

درین قضیه بدون شک مسئله حیثیت ایران منحصت یک کشور دوست ! ، هم فرهنگ ، همدین ، و همنژاد زیر شک قرار میگیرد خصوصاً که با چنین عمل پارلمان این قضیه با کلمات درشت در تاریخ ثبت خواهد شد. ولی میبینم که سیاسی های ما تغییر در مواقف شان داده چنانچه آگاهانه و یا نا آگاهانه بنفع ایران و برضد احساس و طن خواهی که بلاخره در قسمت ایران سر بلند کرده بپا میخیزند.

برای من و شاید هم یگان دیگری سؤال پیدا میشود که آیا از قانون فقط بخاطر دفاع از منافع طبقه مورد نظر و ممتاز یا فرد مشخصی استفاده صورت میگیرد؟

آیا قانون در کشور ما چون دوره های بربریت بطرفداری از زور مندان و بر علیه بیچارگان استعمال میشود؟ این همه قانون کشان و قانون شناسان مگر انگشت انتقادی را بطرف آقای سپنتا هم گرفتند که در تضاد و مخالفت صریح ماده ۷۲ همین قانون اساسی که اکنون از ان سپر دفاع ساخته اند، قرار دارد؟

چرا راهی را که اگر اکنون نیمه کج هم کشیده شده است میخوانند کور کنند و برای همیشه طبقه ممتاز ما در امان از پیگرد عملشان بوده هرچه خواهند بکنند؟.

شاید اعضای پارلمان مردم خوبی بنظر نیاید. ولی این رسم بازخواست از مسئول و تنبیه که کاریست بس پسندیده و میوه‌های آنرا نسل‌های آینده خواهند چید. اقلاً بپذیریم که رسم نیکویی از ناکسانی (بگفته مخالفان شان) بجا ماند.

در مورد آقای سپینتا بصفت وزیر خارجه چند نکته مهمی که بنظر من وجود دارد و باید از ایشان توضیحی خواسته شود:

* مخالفت علنی شان با ماده ۷۲ قانون اساسی که یک تابعیتی وزیر را حکم میکند. وقتی ایشان بقانون اساسی واقعی نمیگذارند پس چگونه از همان قانون برایشان سایه بان میسازیم؟ بر علاوه اینکه وی باید خودش حافظ دست آوردهای قانون اساسی باشد نه ناقض آن.
بگفته ناصر خسرو بلخی (با تصرف):

" چرا بایست قانون را شکستن " اگر ریگی بکش خود نداری

* توصیف و حمایتشان از ایران که مدتی قبل ایران را دوست راستین ما دانستند. گویا که ایران مرهم زخم مابوده و هیچ مزاحمتی برای ما ندارند. مگر تاریخ نزدیک بما چه بیانی دارد؟ حقائق و وقایع چه می‌رساند؟ در گفته وزیر صاحب ما حقیقتی را میتوان دید؟

* زدودن زشتی را به زشتی دیگر. وقتی یاد کردند که در وزارت خارجه حقوق پشتون ها از یک ها و هزاره ها (فقط!) مد نظر گرفته نشده!، آیا این صدایشان واقعا ندای وجدان شان بود و یا اینکه در پناه آن هدف خود را به پیش میبرد؟ چرا از این سه قوم یاد کرد؟، بخاطری که اینها سه سینه سطرهایی اند که در پناه آنان میخ خود را عمیق تر بنشانند. و الا مگر غیر از این چهار قوم اقوام دیگر را باید به زباله بیندازیم؟ چرا از دیگران نام نبرد؟ مگر قواره دیگران برای پست های دیپلماتیک سازگار نیست؟ و یا اینکه چون در دست آنها تیر و ساطوری نیست.

* معامله گری شان با ظاهر ظنین. وقتی ظاهر ظنین که زمانی بوقی برای استعمار روس در کشور ما بود روی دلایلی در رادیوی بی بی سی بالای آقای سپینتا ترکیز زیاد کرده و بعد از اینکه محترم سپینتا بوزارت رسیدند برای ظاهر ظنین پاداش زحمات شان را داده و ایشان را بنماینده دایمی کشور ما در سازمان ملل مقرر داشتند. محترم سپینتا که همیشه از تخصص صحبت میکردند چگونه یک طبیب جرفته یی و یا ژورنالیست آماتور را بکار های خیلی حساس دیپلماتیک میگمارد؟

* باز هم از طریق همین بی بی سی در قسمت سپینتا شنیدیم که جناب شان از مدافعین سرسخت حقوق بشر میباشند. خوش بحال ما، و لی هموطنانش که در ایران کشته شدند و یا شکنجه شدند و اموالشان را که با تباهی عمر شیرینشان و عرق جبینشان بدست آورده بودند از نزد شان گرفتند، مگر بشر نبودند؟ که کمی از ان همه بیانیه های آتشین خود که روبه شرق میدهند یکبار هم روبه غرب میدادند که ما هم باور میکردیم که واقعا در درد بشر درد مند میشوند. و اما به عزیزانی که اینهمه جار و جنجال را بخاطر یکی از دو وزیر براه انداخته اند میخوام بگویم که چرا ما همیشه حق را از آستین چین شخص مورد نظر خود بیرون میکشیم؟ چرا شخصیت هارا در زیر ردای حق جستجو نمیکنیم؟

چرا ما همیشه از کسیکه به وی بشکلی نه بشکلی وابسته ایم در هر حالتی: ظالم بودن و یا مظلوم بودن دفاع میکنیم؟ چرا همه بدیها از دیگران و همه خوبی ها از خودیان؟

چرا قانون را همچو شمشیری همیشه در مقابل سینه طرف قرار داده و خود در پناه آن به نان و نوالی دست یابیم؟ چه زمانی قشر تحصیلکرده (روشنفکر) ما از قانون و قانونمندی بجای شخص و شخص پرستی (روی منافع و اهدافی خاصی)، دفاع خواهند کرد؟

پایان